

در شب سرد زمستانی

در شب سرد زمستانی
 کوره ی خورشید هم، چون کوره ی گرم چراغ من نمی سوزد.
 و به مانند چراغ من
 نه می افروزد چراغی هیچ،
 نه فروبسته به یخ ماهی که از بالا می افروزد.

من چراغم را در آمد رفتن همسایه ام افروختم در یک شب تاریک
 و شب سرد زمستان بود،
 باد می پیچید با کاج،
 در میان کومه ها خاموش
 گم شد او از من جدا زین جاده ی باریک.
 و هنوزم قصه بد یاد است
 وین سخن آویزه ی لب :
 «که می افروزد؟ که می سوزد؟»
 چه کسی این قصه را در دل می اندوزد؟»
 در شب سرد زمستانی
 کوره ی خورشید هم، چون کوره ی گرم چراغ من نمی سوزد.